

طعم عید نوروز برای ایرانیان خارج از کشور

تیک تاک دل ها با ساعت ایران



ایرانیان هر کجای دنیا که باشند نوروز را از خاطر نمی برند. هرچقدر هم کارهای روزمره را با تنظیمات گرینویچ پیش ببرند یک گوشه از ذهن شان با ساعت ایران تیک تاک می کند. لحظه ای که هر کجای این کره خاکی باشید بوی گل نرگس در سرتان می چرخد و هوس آجیل شب عید می کنید، حتی اگر در سفری کاری روی آسمان اروپا باشید و هیچ کس در اطرافتان از عید نوروز ایرانی چیزی نداند. مانند مصطفی که با خنده از خاطره در آغوش کشیدن همکارش می گوید: «از وقتی که فهمیدم زمان سال تحویل در هواپیما هستم اعصابم به هم ریخت، اول می خواستم مرخصی بگیرم اما آنقدر این سفر مهم بود که نتوانستم. یادم هست لحظه سال تحویل برای همکارم که کنار من نشسته بود از عید نوروز گفتم و لحظه تحویل سال از او خواستم که در آغوش بگیرمش او هم با خنده پذیرفت به قول خودش کمترین کاری بود که می توانست بکند.»

برگزاری سنت های عید نوروز با همه ملزوماتش برای ایرانیان خارج از کشور، همیشه کار راحتی نیست. پیدا کردن سماق و سنجد آن هم در یک شهر کوچک و دانشگاهی آلمان برای عرشیا تقریباً غیرممکن است. عرشیا که از ۱۸ سالگی برای تحصیل به آلمان رفته تا، توانسته روز عید را به ایران آمده و اگر هم نتوانسته، سعی کرده با اصرار خانواده اش را به آلمان ببرد: «سعی می کنم برای نوروز با لحظه سال تحویل خانه بمانم یا اگر کاری دارم یک جوری مرخصی بگیرم تا آن روز را تعطیل باشم و کاری بجز چرخیدن و خوشگذرانی نکنم.» او که به قول خودش به سنت ها پایبند است از یک هفته قبل سفره هفت سین را در خانه مشترکش با چند دانشجو از کشورهای دیگر می چیند: «چون معمولاً سماق و سنجد اینجا پیدا نمی شود، سیب و سرکه و سکه و این جور چیزها سر سفره می گذارم و جای سبزه هم گلدان.» برای عرشیا از زمانی که هوا بوی خوب بهاری می گیرد حال و هوای نوروز شروع می شود: «در همه این سال ها ترجیح دادم به جای بلیت خریدن و رفتن به رستوران های ایرانی شهرهای بزرگ آلمان در خانه بمانم و با دوستانم از کشورهای دیگر جشن کوچکی بگیرم. دوست دارم آدم های دیگر هم از عید ما بدانند و فرهنگ ما را بشناسند.»

علیرضا پزشکی اطفال است و حالا ۲۰ ساله می شود که در یکی از شهرهای استرالیا با همسرش که او هم پزشک است زندگی می کند. آنها یک پسر ۱۰ ساله هم دارند که هنوز هیچ عیدی به ایران نیامده و از نزدیک حال و هوای نوروز در ایران را ندیده است اما برای عید همیشه شوق و ذوق دارد. علیرضا با خنده تعریف می کند: «من مانده ام اگر این بچه ایران و آن حال و هوایی را که ما در کودکی تجربه کرده ایم، حس می کرد،

سال تحویل ساعت ۴ صبح بود و من هم دوستانم را که یکی آفریقایی و یکی اهل امریکای جنوبی بود مجبور کردم تا ۴ صبح بیدار بمانند و آن لحظه را تنها نباشم. برایشان توضیح دادم که این مثل سال نوی میلادی ۱۲ شب اتفاق نمی افتد و محاسبات نجومی پیچیده ای دارد. برای دوستانم خیلی عجیب بود که آن ساعت سال نو است



می خواست چکار کند؟ تازه ما در پیچی لباس نو می خریدم و عیدی می گرفتیم ولی این بچه هیچ کدام از اینها را حس نکرده و چون می بیند من و مادرش حال خاصی داریم خوشحال می شود، البته از تأثیر زن ایرانی هم نباید گذشت.»

روزهای روشنی که زندگی به معنای شادی است، معنای در آغوش کشیدن و لبخند زدن، دورهم بودن و فارغ بودن از غم و پر از آرزوهای خوش و دعا برای سلامتی عزیزان. علیرضا در تمام این سال ها عید نوروز را مرخصی گرفته و با همسر و فرزندش در خانه مانده، سفره هفت سین چیده و با همه فامیل دوستان در ایران تماس تصویری گرفته است: «من هرچند سال ذخیره عید را از ایران به روزسانی می کنم که سر سفره همه چیز باشد. سماق و سنجد و سمون را از ایران می آورم و اینجا نگه می دارم برای شب عید. اصلاً انگار یکجور وسواس دارم که همه چیز دقیق باشد.»

علیرضا به غیر از این دوسالی که همه گیری کرونا بوده هر سال با چند دوست ایرانی میهمانی کوچکی می گرفت یا به میهمانی می رفت تا جای خالی ایران را با همزبانان خود پر کند؛ با چاشنی ماهی سالمون به جای ماهی سفید و سبزی پلو. علیرضا اما نگران نسلی از کودکان ایرانی تبار است که عید نوروز برایشان بی معنا شده است: «خیلی از خانواده های ایرانی یا دانشجویهایی را می شناسم که عید نوروز برای آنها بی معنی شده است، انگار حتی خاطرات خوب کودکی را فراموش کرده اند و اصلاً هیچ نوستالژی نسبت به سال نوی ایرانی ندارند.»

مصطفی در هلند زندگی می کند و بعد از پایان تحصیل شغل خوبی پیدا کرده است. به قول خودش حساسی فرهنگ پذیر بوده و با دوستان و همکاران خارجی معاشرت زیادی دارد اما هیچ وقت نتوانسته نسبت به گذشته در ایران و خاطرات خوب گذشته و فرهنگ ایرانی بی تفاوت باشد: «برای من لحظه سال تحویل و روز اول سال بهترین لحظه است هرچند از فردای آن روز مثل ایران تعطیلی در کار نیست و زندگی به روال عادی جریان دارد و نمی شود در آن حال و هوا باقی ماند.» او خاطرت جالبی از لحظات سال تحویل دارد: «دو سال پیش که تازه کرونا آمده بود من می دانستم قرار بود هلند بمانم. از قبل برنامه ریزی کردم. چند تا از دوستان ایرانی را دعوت کردم که شام درست کنیم و جشن بگیریم که نشد. آن سال دانشجو بودم و با دوهمخانه که اینجا بودند شام پختیم بازی کردیم و من برای آنها کیک درست کردم. آن موقع اگر اشتباه نکنم سال تحویل ساعت ۴ صبح بود و من هم دوستانم را که یکی آفریقایی و یکی اهل امریکای جنوبی بود مجبور کردم تا ۴ صبح بیدار بمانند و آن لحظه را تنها نباشم. برایشان توضیح دادم که این مثل سال نوی میلادی ۱۲ شب اتفاق نمی افتد و محاسبات نجومی پیچیده ای دارد. برای دوستانم خیلی عجیب بود که آن ساعت سال نو است.» او تعریف می کند که یک بار هم در صف سوار شدن به هواپیما برای رفتن به ایران بود که سال نو شد و مسئولان فرودگاه به آنها شکلات ارزان دادند که باعث شوخی و خنده در صف شده بود.

به قول دوستی، وطن تنها آب و خاک و یک پهنه جغرافیایی نیست، وطن پیش از هرچیز، گوشه ای از ذهن و حافظه است که حتی سال ها دوری و هزاران کیلومتر مسافت، نمی تواند آن را از انسان جدا کند. مگر می شود حافظه را پاک کرد؟